شهید حمزه سمعتی

از تبار رئیس علی

سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	عباس
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – کنگان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۴/۳۰
محل شهادت	حاج عمران
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سربازززمینی ارتش
شغل	کارگر
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	مفقودالاثر

زندگینامه

در سال ۱۳۴۲ در اروند کنار از توابع آبادان در خانواده ای متدین دیده به جهان گشود . وی تا کلاس پنجم ابتدایی درس خواند و سپس ترک تحصیل نمود و مدتی به کارگری و ملوانی پرداخت .با شروع جنگ تحمیلی به کنگان مهاجرت نمود . سپس به خدمت مقدس سربازی رفت و به عنوان سرباز ارتش پس از اتمام دوره آموزشی روانه جبهه های نبرد گردید . وی فردی خوش اخلاق و خوش برخورد بود . سرانجام در جبهه حاج عمران در تاریخ ۳۱/۲/۶۲ جاویدالاثر گردید . روحش شاد و یادش گرامی باد .

خاطرات

خاطراتی از مادر شهید

شهید متاهل می باشد . فرزند دوم خانواده بوده است . شهید سرباز بوده اند و در سربازی شهید شده است . شروع جنگ مصادف بوده با دوران سربازی ایشان . ایشان در دوران سربازی اش کلا در جبهه و جنگ بوده است . وقتی که حمزه شهید شده بودندبچه ی سومش ۶ روزش بوده است او یکبار به مرخصی آمد وقتی برای بار دوم به جبهه رفت شهید شدند . هنوز سربازی اش نرسیده بود .که ایشان به جبهه رفتند و خیلی علاقه داشتند که شهید شوند و داوطلبانه به سربازی رفتند وپدرش هم خبر نداشتند که پسرش به سربازی رفته است. ایشان خیلی خوشحال بود ازاینکه به جبهه می رفتند ایشان در خانه اخلاق بسیار خوبی داشتند و با رفیقان و با خانواده و با همه به خوبیرفتار می کردند ایشان بسیار قرآن می خواندن و دعا و بعد از شهادتشان پدر و مادرش در خانه شان حسینیه ای درست می کنند و نام آن را نام شهید می گذارند و ایشان بسیار زبانزد مردم بودند .خبر شهادتش را از همرزمانش شنیدیم که یکی از آنها پسر عمه اش بوده است و بعد بنیاد شهید خبر شهادتش را می دهد ووسایل های شهید را خانواده اش تحویل می دهد و شهید مفقود الاثر می باشد . وقتی رفت به مدرسه فارسی که یاد گرفت و قرآن ختم کرد و روضه خواندن عربی را هم یاد گرفت . وبه نماز اول وقت بسیار اهمیت می دادند پدرش می گوید در تمام بچه هایم تک بوده است و تا حالا هیچ کدام از بچه هایم مثل او نبوده اند و در دوران زندگی اش هیچ گاه موجب رنجش خاطر ما نشد . شهید هنگام شهادتش به نقل از پسر عمویش که هم رزمش بوده است در حال نماز بوده است که عراقی ها می آیند پسر عمویش می گوید به او گفتم که بیا تا فرار کنیم ولی او گفت باید نمازم را بخوانم و بعد دشمن با تانک به آنها حمله می کند و او را می سوزاند که هیچ اثری از او باقی نمی ماند فقط ساک او که جای دیگر بوده است . مادرش او را در خواب می بیند که مثل زمان اول است و به دیدار بچه هایش که همه کوچک بودند مثل اول در شب تولد حضرت محمد (ص) به خواب پدرش می آید و می گوید که بیا با هم به زیارت امام حسین برویم ایشان قبل از اینکه به سربازی برود به مادرش می گفت که می خواهم به سربازی بروم مادرش می گفت نمی خواهم بروی چون ایام جنگ است ولی او به مادرش می گفت نمی خواهم مانند تخم مرغ باشم که دشمن بیاید و مارا خورد کند من باید مانند امام حسین شهید شوم . من از مردم انتظاردارم که حرمت خون شهدا را نگه بدارند و به ما سر بزنند و به ما احترام بگذارند . چون جسد فرزندش را نیاوردند هنوز مادر انتظار فرزندش مانده است و هنوز به امید آمدن اوست .

روایت عشق :

حمزه فرزند دوم من است .قبل از این که موعد سربازی اش برسد داوطلبانه به جبهه اعزام شد .من به رفتنش راضی نبودم . اما او به من می گفت : نمی خواهم مثل تخم مرغ باشم تا دشمن بیاید ما را خرد کند . باید مانند امام حسین (ع) به شهادت برسم . موقع اعزامش به جبهه به پدرش اطلاع نداد . و پدرش از رفتن اش بی خبر ماند . از اینکه به جبهه می رود بسیار خوشحال بود و دوست داشت به شهادت برسد . وقتی در خانه بود بسیار مهربان و خوش برخورد بود . بسیار قرآن تلاوت می کرد, روضه می خواند . به نماز خواندن اول وقت اهمیت بسیار می داد .پدرش می گوید : در تمام بچه هایم نمونه بود .تا حالا هیچ کدام از بچه هایم مثل او نبوده اند . در طول حیاتش هیچ گاه موجب رنجش خاطر ما نشد . وقتی به جبهه اعزام شد بچه سوم اش ۶ روز داشت . هنگام شهادت اش به نقل از پسر عمویش که همرزم وی بود می گوید : عراقی ها داشتند پیشروی می کردند و حمزه در نماز بود . من به حمزه گفتم زود باش عقب نشینی کنیم ولی حمزه حاضر نشد نمازش را بشکند . و براثر شلیک گلوله تانک به درجه رفیع شهادت نایل آمد و به آرزوی دیرین خود دست یافت .

از تبار رئیس علی

سامانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر